بسم الله الرحمن الرحیم

**نکات تکمیلی جلسه سوم**

# امام مطلق وجود همه انسان هاست

اصول کافی، جلسه اول

وقتی تکلیف زیاد میشود یا حکومت دست عادل قرار میگیرد، تکالیف بیشتر میشود. عبور از چراغ قرمز در حکومت عدل حرام هم هست. جرم است. این خطا در وجود تو تاثیر حرمت دارد. فقط یک بحث وضعی نیست. لذا در حاکمیت اسلام یک دفعه تغییر میکند حرکت انسان به سمت کمال، 1000 دستور میشود 100000 دستور. 100000 دستور فناء سریعتری ایجاد میشود. در زمان امام زمان که سرعت مردم در لحوق مردم به کمال بیشتر میشود، یکی از دلالیلش این است. مردم اراده خودشان را در اراده خداوند متعال محو کرده اند. در زمان طاغوت، اراده ام را در اراده حاکم آن زمان محو کرده ام. اما اگر اراده را در اراده حاکم عادل محو کنم، خیلی باعث حرکت میشود.

وقتی روایتی به ما میرسد از یک کانال، وقتی رعایت کردم، اراده ام را در اراده صاحب این قانون که امام است محو کردم، میشوم شانی از شان امام. اگر کامل اطاعت کردم، میشوم شان خالص امام. هر کدام از این رابطه ها میشودیک رابطه شفاعت. عظمت اینکه میخواهیم به کلام معصوم رجوع کنیم، این نگاه اشتیاق ما را به معصوم بیشتر میکند

اصول کافی، جلسه 198

یوم ندعو کل انسان بامامهم، هر مامومی شان امام میشود. چون با این تبعیت تو داری شان میشوی. سعی کنید بروید نمازی که... نمیگوید اگر نشد نروید. اخلاء نسبت به هم شفاعت پیدا میکنند. هر تبعیتی شانیت است. در قرآن هم دارد که وقتی از شیطان تبعیت میکنید دارید او را تبعیت میکنید، یا من اصغی الی ناطق فقد عبده، الی ، یعنی با میل. تبعیت شانیت می آورد. اگر انسان د رنظام یوم ندعو کل انسان بامامهم ،همه با ذی شانشان حشر دارند. بقیه را میخواست یا تنبلی کرد یا توان پیدا نکرد. کسی که کسی را امام خودش قراا رمیدهد، موطن او را مطلبد. ممکن است عملا یک مرتبه ای را طی کند ،اما مطلوبش اوست. با مطلوبش در قیامت محشور است. حشر همه با من احب است. آنی که دوست دارند. چون من احب مطلوبشان است. امام هم مطلوب انسان است. چه در کافر و چه در مسلم. هر کسی شان کسی بوده با ذی شانش صدا زده میشود. این خیلی عالی است که رابطه ها بر اساس مطلوب است. انسان ممکن است ضعف داشته باشد در وجودش، اما سعی کند مطلوبش عظیم باشد. با اینکه شان حرکتی اش نازل است و تنبل است، اما مطلوبش او باشد. این مطلوب خودش اثر دار دو نتیجه دارد. کسانی که امام معصوم مطلوبشان است، همه یکسان نیستند. به مقدار مطلوبیت. شدت شوق ها فرق میکند. تعبیری که بعضی از بزرگان کرده اند که تعبیر زیبایی است، هر تبعیتی از امام معصوم ایجاد جوار است. همه همجوار با حضرات معصومین هستند. مثل اینجا نیست که یکی همجوار شد دیگر یهمجوار نباشد. هر تبعیتی جوار است. لذا انسان اگرتبعیتش یک دستور باشد، کانه یک متر با دیوار خانه امام جوار دارد.  مثال داریم میزنیم. مثال در مکانت است. دامنه وجودی امام است. مراتب تبعیت است. گاهی تبعیت ها در مرتبه عمل است فقط. توحید در مرتبه فعل و فنای در مرتبه فعل ایجاد میشود

اصول کافی، جلسه 239، ذیل بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ

اگر امت ها را به امامشان صدا میکنند، صدا کردن امت ها به امامشان یعنی چی؟ یعنی صدا میزنند یا امت ابراهیم؟ یا امت موسی؟ یا امت عیسی؟ این با سیاق آیه که در ادامه می آید که فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرئون کتابهم و لایظلمون فتیلا. اگر صدا میزنند میخواهند کتاب دستشان بدهند. اینها که اعتباری نیستند. بیان مرحوم علامه این است که در آنجا مردم با امامشان حاضر میشوند. ما آنها را با امامشان میخوانیم، خواندن امام حضور آنهاست. خواندن همانا، حضور همانا. مردم با امام حاضر میشوند، همانجا معلوم میشود کی کتاب به یمینش است... حق و باطل با حضور امام آشکار میشود. اگر میفرماید که همه در آنجا ندا میشوند به امامشان، یعنی همه آنجا یحضرون بحضور امامهم. امامشان حاضر میشود در کنار مردم. وقتی امام حاضر میشود، آنهایی که تابع امام بودند، امام حق بوده است، و من اوتی کتابه بیمینه، فالئک یقرئون کتابهم. باوجود امام کتابشان خوانده میشود. مقدار تبعیت این هاست. مقدار تبعیت از امام کتاب اینها و خواندن کتاب اینهاست. یک امر وجودی است. نه اعتباری. حقیقت کتاب که مثل لوح محفوظ است و قلم است، یک حقیقت وجودی است که کتاب است و آنجا آشکار میشود.

مصدر شده است به امام تا تبعیت آشکار بشود.

این مصدر شدن صدر آیه به یوم ندعوا کل اناس بامامهم، دخل کامل دارد. نشان میدهد امام بودن این با کتاب کامل که در دست اوست نسبت علی معلولی دارند. این چون امام بوده و او تبعیت کرده، کتابش به یمین است.

مردم میابند حضور امام را که تابعش هستند. این همان شان امام را یافتن است. اگر اینجا تبعیت میکنیم ولی شانیت خودمان را نسبت به امام، علم به علم نداریم، آنجا نشان داده میشود... بحث دیشب مهدویت گذشت که آنجا میابند این حقیقت را. آنجا این حقیقت آشکار میشود. کاملا باز میشود که امام است و بدنش. میشوند همان روایات طینت که مومنین قلوبشان از مرتبه ابدان ائمه ساخته شده است و حضرات معصومین قلبشان از مرتبه فوق او که اعلی علیین است ساخته شده است. بیان این است که مومنین در کمالشان که قلوبشان است، به مرتبه ابدان ائمه میرسند. علیین است دیگر. میشوند بدن امام. بدن امام خصوصیتش این است که تابع است. چنانچه حکم انسان در بدن رواست و بدن هیچ تخطی ندارد، حکم امام در مومنین همین گونه روا میشود. امام میفرماید و مومن عمل میکند. مومن میشود تابع به این عنوان. چنانچه بدن تابع است.

مومنین در کمال وجودی شان مراتب کمال را دارند طی میکنند.

بدن امام شان امام است. بدن امام مواخذه جدایی از امام ندارد. سوال و جواب جدایی ندارد. چون شان است. هیچ موقع از دست و پای شما جدا از خودتان سوال نمیکنند. اگر در قیامت اینها شهادت میدهند، چون خلاف مقصودشان محقق شده است، میگویند ما مقصر نبودیم. او ما را وادار به این کار کرد. پس اگر انسان در مرتبه کمالی شان امام میشود، به مرتبه ابدان امام میرسد، ... ببینید چقدر این روایات وقتی تناظر پیدا میکنند چقدر مکمل هم میشوند. یوم ندعوا کل انسان بامامهم دعوت خطابی نیست. به معنای حضور است. شان امام آنجا هست. شان امام حیثیت جدایی ندارد. محاسبه ی جدایی ندارد. فمن اوتی کتابه بیمین حضور امام است. وقتی کسی جزء امت امام شد، شان امام است و کتابش به یمین است. تا شان امام حق شد، کتابش به یمینش است.

عقاب هم بر اساس ارادت به امام است. ثواب هم بر اساس ارادت به امام است. ممکن است عمل من عمل ساده ای باشد و دیگری هم این عمل را انجام داده است. اما من ارادت تام به امام داشتم، دیگری ممکن است مرتبه اطاعتش مرتبه متوسط از اطاعت باشد. عمل مطابق ارادت جزا داده میشود. چون فنا و شان شدن مطابق نیت محقق میشود. عمل کشش تابعیت اولی را دارد. اما نظام نیت کشش مراتب محو شدن و مراتب شان شدن را دارد. لذا ممکن است یک کسی یک عمل انجام بدهد و از دنیا برود، اما با نیت تمام تبعیت انجام داده بشود. این به مقام اوج منا برسد. تبعیت فیزیکی معد است. روحش آن مرتبه شوق و ارادت و محبت اس. هرچقدر در اطاعت شوق به اطاعت امام شدیدتر بشود، این عمل رساننده با سرعت بیشتری است.

ممکن است کسی نتواند عملی که امام باطل میخواهد انجام بدهد. اما میخواست انجام بدهد. در آن مرتبه محشور میشود.

جایی که تا می آید تحقق است، قبلا حل شده است که امام معصوم است، ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی، میشود تحقق.

اگر کسی شان امام شد، مراتب شانیت است، این عمل به اراده امام محقق شده است. اراده امام حد خورد یا نه. اگر آمد در فکر این و سبک سنگین شد، حد خورده است. اگر آمد عبور کرد، این مرتبه وجودی این به آن چنان کمالی در ارادت و فکر رسیده است که امام را باور دارد. میگوید هر سبک سنگینی که بکنم حد زده ام. لذا تا می آید اطاعت میکند.

این یک بیان بسیار زیبا و کاربردی در نظام معرفتی است.

در روایت دارد که وقتی کسی را میخواهند وارد جنت بکنند، میگویند تو با همین اعمالت میتوانستی به مقام صدیقین برسی. اما رتبه عملت این است. عقبه معرفتی و محبتی این بوده است که تفاوت میکند. عمل همان عمل بوده است.

نمیگوییم عقل نباید به کار بیوفتد. تخطئه عقل نیست. بحث تشرف عقل است. عقل میابد که امام معصوم علی الاطلاق است. عقل حکم میکند که کسی که اینگونه است، تبعیتت باید محض بشود.

اگر فکر کرد، تامل کرد، دیگر ماء معین نیست. رنگ پیدا کرده است

شموس، جلسه 98

هرچقدر غلبه احکام روح صورت بگیرد، میبیند خدا حاکم است. اینها جزء توانایی های انسان است. انگار نازل شده است برای امروز ما. اگر انسان بتواند درست تبیین بکند، نگاه الهی ایجاد بکند، حاکمیت الهیه است، به نصب عام خدا ایجاد حاکمیت کرده و این فنا و سرعت رسیدن به توحید را خیلی بالا میبرد. اگر انسان بداند در نظام توانایی فردی.

توانایی جمعی دارد و توانایی های ولایی دارد. توانایی ولایی چیست؟

انسان میشود شان امام در اطاعتش. شان امام شدن اثرش چی میشود؟ فعل او میشود فعل امام. فعل او همانطور که خدا میفرماید کنت سمعه الذی یسمع به. مگر خدا نمیفرماید که من میشوم. اینجا یک مرتبه نازلترش است. در اطاعت امام میشود سمع این، میشود بصر این. استبعادی نیست. این میشود سمع امام، بصر امام، رجل امام. امام میشود سمع این ، بصر این. اگر اینطوری شد عمل این در رتبه عمل امام پذیرفته میشود. این هم یکی از توانایی های انسان است. آن توانایی فردی اش خودش یک عالم عظیم و وسیعی بود. توانایی های جمعی اش یک عالم عظیم و وسیعی بود. توانایی ولایی اش هم عالم عظیمی است که برای ما قرار دادند. اما اینکه بشنویم و عملی درش نباشد خیلی حیف میشود. خیلی قساوت است

# خلیفه و تعلیم اسماء

اصول کافی، جلسه 41، ذیل باب فقد العلماء

انسانی که یا خودش عالم است یا دستش در دست عالم است، شیطان به این راحتی نمیتواند درش نفوذ کند. آن چیزی که باعث شد انسان خلیفه الهی شود، علم آدم الاسماء بود. آن چیزی که شیطان را خارج کرد، به خاطر این علم اسماء انسان بود. به خاطر همین خلیفه شد و شیطان باید سجده میکرد

اصول کافی، جلسه 205

بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ع خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ أَبْوَابُهُ الَّتِي مِنْهَا يُؤْتَى‏

در رابطه با باب بودن حضرات معصومین، در کتاب نوادر، که نحن باب الله و ... گذشت. اما در این باب مستقلا مورد لحاظ قرار گرفته است. آنجا این بحث به عنوان خصوصیات مختلفی که برای واسطه فیض الهی هست ذکر میشد. اینجا هر فصلی اختصاص به صفتی دارد. رجوع به باب کتاب نوادر توحید هم مفید است برای بحث هایی که اینجا هست.

1- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع يَقُولُ‏ الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ.

بحث خلفاء الله و ارض باید روشن بشود. ارض فقط مقصود زمین نیست. انی جاعل فی الارض خلیفه، یعنی عالم دنیا. اگر در کرات دیگری هم احتیاج به خلافت باشد این خلیفه است.

در انی جاعل فی الارض خلیفه، فی الارض قید خلیفه نیست. ظرف خلیفه است. اگر قید باشد خلیفه ارضی میشود. میتواند در این ظرف خلیفه حضور داشته باشد اما خلافتش مطلق باشد. در آیه بیان شد که انی جاعل فی الارض خلیفة، خلیفه مطلق است.

اضافه خلیفه به الله، درش نتیجه است. خلفاء الله یعنی خلفای اسم جامع. هر موجودی میتواند خلیفه اسمی از اسماء الهی باشد. اما خلیفة الله یعنی خلیفه اسم جامع. اگر موجودی خلیفه اسم جامع شد، بر خلفاء اسماء دیگر هم او خلافت دارد. همچنانکه الله بر اسماء دیگر سیطره و هیمنه دار دو اسماء دیگر، همه ظهور الله هستند، در خلافت هم همینطور است. اگر کسی خلیفة الله است، او خلیفه است نسبت به سایر خلیفه ها. خلیفه های اسماء دیگر. خلیفه اسم جامع ائمه هستند. البته خلافت مطلقه منافی این نیست که خلافت های مقیده هم نسبت به اسم الله باشد. پس اگر در خلفاء الله دقت بکنیم، خلیفه الله است. این اضافه اضافه اعتباری نیست. اضافه حقیقی است که نسبت خلیفه به الله است و چون نسبت خلیفه به الله است، خلیفه باید صفات مستخلف را داشته باشد. جانشین او میخواهد بشود.

باید ذاتا نه، اما به تقوم صفات مستخلف را داشته باشد. لذا حضرات معصومین و کسان یکه خلیفة الله ههستند، صفات الهی را متجلی اند. شاملند. واجدند. لکن به نحو ظهور. تا کمالاتی را که خداوند بالذات دارد، اینها بالظهور داشته باشند. بالتجلی داشته باشند. پس خلیفه شامل است اسماء مستخلفش را. اگر خلیفة الله است همه اسماء مستخلف عنه را دارد.

خلیفه یعنی کسی که ظهور تام اوست. جانشین است. اگر در جایی رئیس جمهور است، نخست وزیر کسی است که مظهریت تام او را دارد. قائم مقام همه اختیارات را دارد به اذن او. اگر خود او در جایی بخواهد او را عزل بکند، عزل کردن امکان پذیر است همچنان که نصبش به اوست، عزلش هم به اوست. لذا خلیفه به نصب الهی محق میشود، مراتبی هم در خلافت هست. اما ظهور کمالاتی است که خداوند تبارک و تعالی دارد.

به لحاظ اضافه به الله، حیطه خلیفه معین میشود. اگر خلیفة الله شد، اسماء دیگر باید زیر پر این باشد ظهوراتشان. اگر اسماء در همه عوالم ظهور دارند، باید خلیفة الله هم در بقیه عوالم باید باشد.

اگر کسی بگوید این روایت میگوید ارض نیاز به خلیفه ارضی دارد. ناظر به بقیه نباشد. میشود قبول کرد. اما با توجه به انی جاعل فی الارض خلیفه، به ضمیمه آنها درست میشود.

اگر موجودی در ارض بود، دلیل بر این نیست که فقط در ارض است. میتتواند موجودی در ارض باشد، حیطه اش ما سوی الله را در بربگیرد.

علم آدم الاسماء کلها. همه اسماء.

همه ملائکه سجده کردند. سجده یعنی خضوع محض. اینکه سجده محقق شد، نشان میدهد که همه ملائکه در خدمت او هستند. خلیفه شان اوست.

با این مویدات دیگر صریح است که خلیفه مطلق است.

ام کنت من العالین، دو دسته روایت است. ملائکه مهیمین در حالت فناء مطلقند. اصلا نفهمیدند آدم خلق شد. دسته دیگری روایات میگویند نور ما بود. خودت را از نور این خمسه طیبه دانستی؟

-خلیفه مقید؟

هر اسمی ظهور تامش میشود خلیفه او. اگر عرض کردیم که انبیاء شئون نبی ختمی هستندف چون نبی ختمی ظهور مطلق است ،انبیاء هر کدام ظهوری در یک یا چند اسم داشتند.

اگر حضرات میفرمایند ما با آدم بودیم، با نوح بودیم، با یوسف بودیم، یعنی آنها ظهور ما هستند حقیقتا.

خلفاء الله جامع هم هست

المیزان، جلسه 71

نکته دیگر اینکه خداوند نفی یا تقریر نکرد سفک دماء را. فرمود انی اعلم ما لا تعلمون. نفی اگر میشد، میدیدیم که دارند. اگر تقریر میشد، همه انسان ها ندارند.

نکته اینجاست که آنهایی که سفک دماء ندارند می ارزند در کل این مجموعه.

اگر استثناء در ان منکم الا وارها، یا آیه لرددناکم اسفل سافلین، را به صورت منقطع معنا کنیم، دیگر میشود گفت عده ای حتی اقتضاء سفک دماء را هم ندارند.

اگر نامحدود در ارض ظهور نکرد. در ارض شروع کرد ،دیگر لازم نیست حتما سفک دماء داشته باشد.

غیب سماوات و ارض خودش اسماء است. نه علم آدم به اسماء

آدم خزائن و ان من شیء را بهش علم پیدا کرد، یعنی به مرتبه عندنا علم پیدا کرد. علم هم که به معنای اتحاد است. وقتی اینطور شد، یعنی در رتبه علت ملائکه قرار گرفت.

وعاء خزائن شدن خیلی عظیم است

المیزان، جلسه 233

یا ایها الناس انتم الفقراء الی الناس و الله هو الغنی الحمید. انسان نیازمندترین در عالم است. چرا؟ چون کمالات نامتناهی با نیاز نامتناهی سازگار است. هر موجودی مرتبه ای از نیاز درش هست. الان انسان که همه نیازها درش هست. علم آدم الاسماء جواب نیاز نامتناهی است. این نیاز نامتناهی این جواب نامتناهی را می آورد. لقد خلقناه فی احسن تقویم، ثم رددناه اسفل سافلین. میخواهد قافله سالار هستی باشد. پس باید نیاز همه هستی در وجود انسان باشد. لذا انسان هم حامل جمادی است و هم حامل نباتی است و هم حامل حیوانی است و هم حامل ملکی است. استعداد تمام مراتب عالم را دارد. استعداد یعنی نیاز. و انسان کانه اگر بخواهیم بیان بکنیم، ذره بنیادینی است که در عالم است و قابل تبدیل به همه عالم است. انسان استعدادی است که امکان تحقق به همه مراتب عالم را دارد. میتواند در مرتبه جمادی بماند، حیوانی بماند، ملکی بماند. انسان فی نفسه حد ندارد، هرچند تمام حدود میتواند برای او حد باشد. کمالات همه مراتب را میشود داشته باشد

# تقابل سعادت و شقاوت

المیزان جلسه 88

قد روي: أن الشياطين كانوا يعرجون قبل عيسى إلى السماء السابعة- فلما ولد عيسى منعوا من السماء الرابعة فما فوقها، ثم لما ولد النبي ص منعوا من جميع السماوات- و خطفوا بالخطفة.

هر نبی ای که عظیم بود و می آمد، چون شیطان در مقابل آن نبی بود، چون افق های کمالی را ترسیم میکرد، افق های شیطان هم آشکار میشود. تصرفات شیطان در امم قبلی به نحو اجمال بود، در امم بعد از عیسی علیه السلام به نحو تفصیل است. ممنوع نبود چون کمالات منحاز و جدا نبود، رفت و آمد شیطان هم ممنوع نبود. از بعد عیسی کمالاتی منحاز شد، از آسمان چهارم به بعد ممنوع شد. بعد از نبی ختمی تمام کمالات منحاز شد(معلوم شد، نه بیشتر شد)، لذا دیگر به هیچ آسمانی راه ندارد. استراق سمع میکرد و با تیر ها (شُهُب) رانده میشد. رشد بیشتر میشود و سقوط هم بیشتر میشود. سقوط سابقین مثل سقوط لاحقین نیست همانطور که صعود سابقین مثل صعود لاحقین نیست.

این جواب متوسط است. جواب عالی تر هم هست که میفرمایند جای دیگر ان شاء الله بیان میکنیم

المیزان، جلسه 252

تمایز بین آسمان ها مقابلش ارض است. بین اسمان ها به کمال است. در مقابلش به ارض است. ارضین هم متمایز میشوند.

اگر بین شیاطینی که در عالم بودند، هفت مغضوبی که بودند، آخرین ها بالاتر هستند. قابیل و نمرود و کسی که یهودیان را یهودی کرد و کسی که نصرانی ها را نصرانی کردند، و دو نفر از آخرین، این دو نفر اشد هستند. چون تحت تربیت شیطان نبی ختمی بودند.

هرچقدر کمال آشکار تر باشد و واضح تر، آن کسی که در مقابل این کمال آشکار تر و واضح تر قرار میگیرد، فسق و خباثت و فجورش شدیدتر است. اگر در مرتبه نبی ختمی تجلی کرد، آنی که مقابل این قرار میگیرد به اشد شقاء مبتلاست.

شموس، جلسه 33

شیطان هم به سمت محض شدن میرود. هرچقدر انبیاء به سمت محض شدن بیشتر میروند... شیطان وقتی عیسی علیه السلام آمد، مکان عیسی در آسمان چهارم است. یعنی دعوتش به مرتبه آسمان چهارم است. لذا دارد که شیطان تا آسمان چهارم منع شد. قبل از آن آسمان ها تمایز نداشتند. چقدر این حرف ها دقیق است و سنگین است از جهت معرفتی. لذا مرحوم علامه در رسائل توحیدیه دارد در وصف شیطان در رسالة الافعال که شیطان با هبوطش که محقق شد، ارض را تعین داد. این خیلی حرف سنگین است. تعین ارضین سبع بواسطه هبوط شیطان بود. قبل از آن ارضین سبع و سماوات سبع که مراتب کمال و مراتب سقوط هستند د رنظام وجود، به واسطه حرکت انسان و مقابل حرکت انسان محقق میشود. لذا صرفیت در ارضین سبع بواسطه حرکت شیطان محقق میشود که در مقابل انسان است.

اطلاق سماوات سبع(تعین نگویید، چون به سمت اطلاق است) به واسطه انسان است

لذا دارد که پیامبر اکرم که آمد از هفت آسمان ممنوع شد. یعنی این تعین ها مقابل پیدا کرد

المیزان، جلسه 383

شقاوت نامتناهی بودنش تا مرتبه مثال عالم است. تا عالم ملکوت است. عالم ماده متناهی است. عالم ملکوت نامتناهی است. شقاوت تا عالم ملکوت معنا دارد. عدم تناهی افعال خیر نه فقط درعالم مثال است، بلکه فوق مالایتناهی بما لایتناهی امکان پذیر است

اصول کافی جلسه 213

هرگاه ابتلاء کمالی بالاتر محقق میشود فساد بالاتر محقق میشود.

تا پیامبر نیامده بود، کفاری که در مقابل پیامبر بودند به شقاوت تام نمیرسیدند. اگر آدم نبود شیطان طرد نمیشد. وقتی مبتلا به آدم شد طرد شد. کی اوج حضاضتش را پیدا میکند؟ وقتی مبتلا به پیامبر اکرم میشود؟

کی شیطان سر بریده میشود؟ در زمان ظهور است.

تعبیرات با هم یک نظم دارد. یک رابطه منطقی دارد.

-یملا الله کما ملئت. پس ظلم اول محقق میشود.

چون دین ختمی آمد و استعدادش ایجاد شد و این استعداد رو به کمال بود، یملا الله قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا. این ملئت ظلما و جورا، به دنبال دینی است که کمال عدالت را میخواهد ایجاد بکند. پس شدن عالم از ظلم و جور فقط در عصر نبی ختمی است. در هیچ عصر دیگری محقق نمیشود. چون در مقابل عدل تام است. کی ظلم معلوم میشود ظلم است، وقتی عدالت معنا بدهد که نبودش بشود ظلم. اگر عدالت در مرتبه پنجم باشد، نبودنش در مرتبه پنجم است. اما اگر عدالت در آخرین مرتبه بود، نبودش نبود آخرین مرتبه است